

● نگاشته شده با قلم خواجه گرد سوز المعالی

آورده‌اند که در یکی از قرای دیداریه موجودی یافت شد که از بس به مسایل ماورایی واقف بود همه او را خواجه گردسوز المعالی می‌نامیدند. برخی از اجله این روستا نیز هراز چندگاهی وقت به اسم خواجه می‌رسیدند از او با عنوان فانوس المعانی یاد می‌کردند. این خواجه چه فانوس باشد چه گردسوز دارای کراماتی است که به قلم خود به رشته تحریر درآورده است و چون در نهایت خضوع و فروتنی و بی‌شبه و پیلگی است خواستیم از این پس صفحه‌ای را به او بسپاریم. لذا از این پس کرامات خواجه را در این صفحه بی‌بگیرید تا در یابید یک من شیر یاستوریزه جقدر دوغ گازدار می‌دهد. الغرض این صفحه را با شما همی خواهیم خواند باشد که خواجه از سر رأفت و بزرگی بازهم کرامات خویش را برایمان ارسالیدن نماید.

یکی از مریدان قریه دیداریه

کرامات خواجه



«در بیان مودت خواجه حیوانات را و...»

اما برهانی بر مودت خواجه حیوانات را:

بدان که من خودم^(۱) نقل می‌کنم که نقل است که گریه‌ای در خانه‌ی خواجه لانه کرده بود و چهار بچه زائیده و هرروز به مقابل خواجه شدی و خود را لوس کردی و میومو کردی تا خواجه‌اش غذا دهد. خواجه دل می‌سوزاند و نان خشک می‌ریخت و پس مانده‌ی ماکارانی می‌ریخت و سالاد می‌ریخت و کاپوچینا و پیاز می‌ریخت و گوچه فرنگی می‌ریخت و پوست تخم مرغ می‌ریخت و آن گریه البته نمی‌خورد و خواجه می‌گفت: «این‌ها را گریه نمی‌خورد، وای بر من که این‌ها می‌خورم!» این گفت و سیل اشک از دیده جاری ساخت و دائم‌الذکر بود به این قول: «پیشی نمی‌خورد پس حاشا! من هم نمی‌خورم از این به بعد از این غذاها»^(۲) دیگر آن‌ها را نخورد، تا از دنیا رفت. چون شب اول قبر رسید، آن گریه‌ی لوس را دیدند که بر سر قبر خواجه آمده و دم می‌جنباند و سبیل می‌تکاند و خرخر می‌فرماید و پنجه بر خاک می‌کشد و مو بر تن خود می‌سیخاند و چشم و ابرو در هم می‌کشاند. مریدی از مریدان خواجه به زبان گریه آمد و گفت: «یا پیشی سیاه و طوسی، انک خیلی بی‌مزه و لوسی» نیز نقل می‌کنم که: روزی گریه‌ی لوس به مقابل او میو به طریقه‌ی سوزناک کردی، چونان که دست به دعا برده باشد، دودست برزمین فشانده و به آرامی می‌فرمود: «میوووو»، خواجه از حال برفت. مریدان سطلی آب پاشیدند، چون به هوش آمد، گفت:

«ویحک یا جُریه اِنَّک ول کَزَدَ تُوْن بُیُوْتِ الاعیان و الاشراف و الحجاج و التجار و لماذا به هذاالبیت آمدون»^(۳) پس بکش نتیجه‌ی عمل خود را و آن از خوارق عادات بود که خواجه زبان گریه دانستی و با او به اعجاز تکلم کردتی، چون عاشق با معشوق. نقل است که مریدان گفتند: آن گریه هرچه در میان کالباس فروشی‌ها گشت و تفحص فرمود، از قحط غذاهای سنتی و گوشت‌های تازه، به خوردن رازیانه و ریحان و گل‌گاوزبان و سنبل طیب و دیگر گیاهان دارویی و مقوی بیابان روی آورد و آن چنان خورده آمده بود که گیاه‌خوار گشته و در اوقات فرح و طرب عرعر می‌جانه می‌کرد.»



پی نوشت‌ها:

۱. مولانا صدرالدلاقیه

۲. ادیبان در وزن «قافیه این بیت اعجازها دیده‌اند که از صد دفتر برون شود.

۳. ترجمه: وای بر تو گریه، آیا تو خانه‌های تجار و حجاج و اعیان و اشراف رها کردی و برای چه این خانه آمدی؟ نگارنده در شرح جمله‌ی فوق می‌گوید: معنای سخن خواجه آن است که ای گریه برو به خانه‌ی ثروتمندان که لااقل پس مانده‌ی غذای آن‌ها را به دست آوری، اگر چه خواجه این فرموده از ترحم برگریه گفته، لکن خواجه از این نکته غافل بوده که دسته‌ی فوق الذکر اصلاً چیزی در مقابل گریه نمی‌ریزند، حتی پس مانده‌ی غذا را.